



رئیس پژوهشگاه ملی اقیانوس شناسی و علوم جوی با هشدار نسبت به ماندگاری چندساله آلاینده‌ها در خلیج فارس گفت: هر قطره آلودگی که وارد این آبراه شود، به دلیل زمان ماندگاری طولانی آب و جریان‌های دریایی می‌تواند سال‌ها در منطقه باقی بماند و اکوسیستم‌های حساس از جمله مانگروها و صخره‌های مرجانی را تحت تأثیر قرار دهد.

به گزارش اقتصادسراسرآمد، علی مهدی‌نیا با بیان اینکه بر اساس داده‌های علمی معتبر، زمان ماندگاری آب در خلیج فارس بین ۲ تا ۵ سال (و در برخی برآوردها تا ۷ سال) تخمین زده می‌شود، گفت: این یعنی هر قطره آلودگی که وارد این آبراه می‌شود، نه تنها برای ماه‌ها و سال‌ها در منطقه باقی می‌ماند، بلکه به دلیل جریان‌های سطحی ورودی از تنگه هرمز، مستقیماً به سواحل شمالی (سواحل ایران) هدایت می‌شود. در چنین شرایطی، سواحل استان هرمزگان، از قشم و بندرعباس تا میناب، اولین و بزرگترین دریافت‌کننده آلودگی‌های ناشی از تردد روزانه حدود ۱۲۰ تا ۱۶۰ کشتی هستند.

وی افزود: بر خلاف ادعاهای مکرر برخی محافل خارجی، تنگه هرمز آب‌های بین‌المللی محسوب نمی‌شود. از نظر جغرافیایی و حقوقی، تمام پهنه این تنگه در آب‌های سرزمینی ایران و عمان قرار دارد و هیچ بخشی از آن جزء آب‌های آزاد یا مناطق انحصاری اقتصادی به شمار نمی‌رود. بنابراین، هرگونه عبور و مرور در این آبراه، مشمول قوانین حاکمیت ملی دو کشور بوده و ایران به عنوان یکی از دو کشور ساحلی، نه تنها حق، بلکه مسئولیت دارد که از این گذرگاه حیاتی در برابر تخریب محیط‌زیست محافظت کند.

مهدی‌نیا با اشاره به طیف گسترده آلاینده‌های اکوسیستم خلیج فارس، اظهار کرد: تردد انبوه شناورها، حجم عظیمی از آلاینده‌ها را وارد خلیج فارس می‌کند که برخی از این آلودگی‌ها شامل نشت نفت و فرآورده‌های نفتی، مواد شیمیایی سمی، فاضلاب انسانی و زیاله‌های پلاستیکی، فلزات سنگین حاصل از رنگ‌های ضد رسوب و پساب اسکرابر، گونه‌های مهاجم ناشی از آب ترازون کشتی‌ها، آلودگی صوتی، حرارتی و انتشار گازهای اسیدی، میکروپلاستیک‌های ناشی از سایش بدنه و در واردی، مواد رادیواکتیو می‌شود.

وی با تأکید بر اینکه تمامی این آلاینده‌ها، اکوسیستم‌های ارزشمند و حساس منطقه را تهدید می‌کنند؛ این اکوسیستم را از رویشگاه‌های مانگرویی سیریک و قشم (با گونه‌های چنند و حرا) تا صخره‌های مرجانی کیش، لارک و قشم دانست که از مهم‌ترین ذخایر تنوع زیستی جهان محسوب می‌شوند. رئیس پژوهشگاه ملی اقیانوس شناسی و علوم جوی، این پژوهشگاه را به عنوان مرجع علمی معتبر کشور معرفی کرد که طی سال‌های اخیر پایش‌های گسترده‌ای در منطقه انجام داده است و ادامه داد: بررسی داده‌های گشت‌های ۲۰۲۲-۲۰۲۱ نشان می‌دهد که وضعیت میکروپلاستیک‌ها و فلزات سنگین در منطقه به سطحی هشداردهنده رسیده است. به ویژه، آلودگی شدید به سرب، روی و مس در ذرات معلق بخش شمالی تنگه هرمز ثبت شده که مستقیماً با تردد شناورها مرتبط است.

مهدی‌نیا، خلیج فارس را به عنوان گرم‌ترین دریای جهان دانست و یادآور شد: سال‌ها است که مرز جغرافیایی پراکنش صخره‌های مرجانی محسوب می‌شود. مرجان‌های این منطقه با شرایط سخت شوری بالا، نوسانات دمایی ۱۵ تا ۳۶ درجه و بادهای موسمی سازگار شده‌اند، اما اکنون تغییر اقلیم و گرمایش ناشی از انتشار گازهای گلخانه‌ای، این سازگاری را به چالش کشیده است.

وی اضافه کرد: مطالعات پژوهشگران ایرانی بر روی داده‌های مربوط به سال‌های ۱۹۷۰ تا ۲۰۲۲ نشان می‌دهد که نسبت فنوسستز به کلسیفیکاسیون در اکوسیستم‌های آبی خلیج فارس به شدت تغییر کرده است. این تغییر، زنگ خطری جدی است که اگر ادامه یابد، خلیج فارس از یک تولیدکننده کربنات (که نقشی حیاتی در چرخه کربن جهانی دارد) به یک تولیدکننده مواد آلی تبدیل خواهد شد. پیامدهای این دگرگونی برای زنجیره غذایی، صید و صیادی و امنیت غذایی منطقه، ناشناخته اما حتماً فاجعه‌بار خواهد بود. او خاطر نشان کرد: کشورهای صنعتی که بخش عمده‌ای از نفت و گاز مصرفی خود را از خلیج فارس تأمین می‌کنند، سهم اصلی را در ایجاد این آلودگی‌ها و تشدید تغییر اقلیم دارند. این تأثیرات، مستقیم (ناشی از تردد نفت‌کش‌ها) و غیرمستقیم (ناشی از افزایش CO۲ جوی و گرمایش جهانی) است و منطقه خلیج فارس به دلیل حساسیت بالا، بیشترین آسیب را می‌بیند.



گروه راهبردی – مرتضی فاخری – روزگاری که نام ایران بر تارک صنعت نساجی جهان می‌درخشید، اکنون به حکایتی غم‌انگیز در حاشیه جدول‌های آماری این صنعت بدل شده است؛ حکایتی که در آن، میراثی هزاران ساله از ابریشم کاشان، ترمه یزد، زری اصفهان و مخمل کرمان، در برابر چشمان حیرت زده نسل امروز، ذره ذره به غبار فراموشی می‌سپارد و جایی برای افتخار نمی‌گذارد. این روزها، هر گاه سخن از نساجی ایران به میان می‌آید، ناخودآگاه تصویری از کارخانه‌های نیمه تعطیل، ماشین آلات زنگ زده، پارچه‌هایی با کیفیتی رو به افول و پوشاک‌ی که نه رنگ اصیل ایرانی دارد و نه بوی خلافت، در ذهن نقش می‌بندد؛ تصویری که در برابر ویرتین‌های مجلل برندهای ترکی، چینی، ایتالیایی و هندی، نه تنها شکوه گذشته را تداعی نمی‌کند، بلکه یادآور فاصله عمیق و رو به تزایدی است که میان توان بالفعل این سرزمین و سهم ناچیز آن از سفره پرماجرای پوشاک جهانی کشیده شده است.

این فاصله، صرفاً یک عقب‌ماندگی تکنولوژیک یا یک بحران مقطعی نیست؛ بلکه حاصل هم پوشانی پیچیده‌ای از تحریم‌های فلج‌کننده، قاچاق سازمان یافته‌ای که جان تولید را می‌مکد، نوسان‌های افسارگسیخته ارزی که برنامه ریزی را ناممکن می‌سازد، بی‌توجهی مزمن به برندسازی و طراحی خلاقانه، و تاژی‌ها، اختلالاتی در شبکه‌های ارتباطی که حلقه نهایی اتصال تولیدکننده به مصرف‌کننده را نیز از هم گسسته است.

برای درک عمق این فاجعه، شاید بهترین نقطه آغاز، نگاه به اعداد و ارقامی باشد که گویناتر از هر توصیفی، جایگاه ایران را در پهنه جهانی ترسیم می‌کنند: ارقامی که به سادگی نشان می‌دهند چگونه کشوری با هشتاد و پنج میلیون جمعیت، با سابقه‌ای درخشان در پرورش ابریشم و بافت پارچه‌های نفیس، اکنون سهمی کمتر از نیم درصد از بازاری را به خود اختصاص داده که ارزش سالانه اش به بیش از یک و نیم هزار میلیارد دلار می‌رسد. از این مبلغ عظیم، سهم بخش پوشاک به تنهایی به حدود هزار و چهارصد میلیارد دلار بالغ می‌شود و در این میان، سهم ایران به قدری ناچیز و حاشیه‌ای است که حتی در گزارش‌های معتبر بین‌المللی، اغلب در ردیف کشورهای سایر قرار می‌گیرد و نامی از آن در جمع صادرکنندگان عمده برده نمی‌شود. این در حالی است که ارزش بازار داخلی نساجی و پوشاک ایران، با وجود تمام رکود و کاهش قدرت خرید، همچنان بین ده تا پانزده میلیارد دلار برآورد می‌شود که خود گواهی بر عطش پنهان این جامعه برای پوشاک با کیفیت و متنوع است؛ عطشی که به دلیل ناکارآمدی تولید داخلی، بیشتر آن از طریق قاچاق و وارداتی بی‌رویه و بعضاً غیرقانونی پاسخ داده می‌شود و پولی که می‌توانست چرخ‌های تولید را به حرکت درآورد، به جیب دلالتان و قاچاقچیان بین‌المللی سرازیر می‌شود.

اکنون پرسش بنیادین این است که آیا تحریم‌ها به تنهایی می‌توانند این همه ویرانی را توجیه کنند؟ یا اینکه باید در سیاست‌های داخلی، در ساختار فرسوده مدیریتی و در نبود راهبرد کلان ملی برای احیای این صنعت راهبردی، به دنبال عوامل مهمتری گشت؟ واقعیت این است که تحریم‌ها هر چند ضربه‌ای کاری بر پیکره تأمین مواد اولیه و ماشین



فریداعیزی - اقتصادسراسرآمد

«سراسرآمد» بررسی می‌کند؛

ایران؛ غایب بزرگ بازار جهانی

می‌خورد؛ هر چند کمرنگ و شکننده. برای نمونه، برخی از واحدهای تولیدی پیشرو، با صرف هزینه‌های سنگین، موفق شده‌اند تا خطوط تولید خود را تا حدی به روز کنند و محصولات با کیفیت قابل قبول صادراتی تولید نمایند که در بازارهای داخلی نیز طرفدارانی پیدا کرده‌اند. همچنین، نسل جدیدی از کارآفرینان و طراحان جوان ایرانی، با گذر از کلیشه‌های سنتی و تلفیق هنر اصیل ایرانی با مد روز جهان، توانسته‌اند محصولات خلاقانه‌ای خلق کنند که در نمایشگاه‌های خارجی نیز مورد توجه خبرنگاران قرار گرفته و باب صادرات کوچک اما ارزشمندی را به برخی از کشورهای همسایه و حتی اروپایی گشوده‌اند. هر چند این حرکت‌های تک‌تک و جزیره‌ای، هنوز به یک موج فراگیر و یک نهضت ملی تبدیل نشده، اما نشان می‌دهد که ظرفیت نهفته در این صنعت، هنوز از بین نرفته و اگر با حمایت‌های هوشمندانه دولتی، اصلاح نظام تعرفه‌ای و مبارزه قاطع با قاچاق، تسهیل دسترسی به ارز نیمايي برای واردات مواد اولیه و ماشین‌آلات، ایجاد شهرک‌های تخصصی نساجی با زیرساخت‌های مدرن، سرمایه‌گذاری بر روی آموزش نیروی انسانی و به ویژه، تدوین یک برنامه بلندمدت برندسازی ملی بر اساس هویت فرهنگی غنی ایران همراه باشد، می‌توان بار دیگر، نام ایران را بر تارک این صنعت جهانی به درخشش بازگرداند. تحقق چنین چشم‌اندازی، نیازمند عزمی ملی و اراده‌ای فراتر از جناح‌بندی‌های سیاسی و منافع کوتاه‌مدت گروهی است؛ عزمی که در آن، احیای نساجی ایرانی، نه به عنوان یک پروژه اقتصادی صرف، بلکه به مثابه بازسازی بخشی از هویت تاریخی و تمدنی این سرزمین تلقی شود و تمامی دستگ‌های اجرایی، قانون‌گذاری، قضایی و حتی نهادهای فرهنگی و رسانه‌ای، هماهنگ و همدل، در مسیر تحقق آن گام بردارند.

بی‌تردید، راه بازگشت به جایگاه واقعی ایران در بازار جهانی نساجی، طولانی و پر پیچ و خم خواهد بود و در این مسیر، شکست‌ها و ناکامی‌های بسیاری نیز پیش خواهد آمد، اما مهم آن است که این مسیر، همواره با نگاهی نقادانه به گذشته و چشم‌اندازی روشن و مبتنی بر واقعیت‌های روز جهان، طی شود و از تجربیات موفق کشورهای مانند ترکیه، کره جنوبی و ایتالیا که هر کدام با موانعی مشابه ولی با اراده‌ای قوی، صنعت نساجی خود را به اوج رساندند، الهام گیرد. اکنون پرسش سرنوشت‌سازی که بر ذهن هر تحلیلگر منصفی سنگینی می‌کند، این است که آیا ساختار فعلی مدیریت اقتصادی ایران، توانایی پذیرش و اجرای چنین تحولی را دارد یا اینکه کماکان، اولویت‌ها بر سایر بخش‌ها متمرکز خواهد ماند و صنعت نساجی همچنان در حاشیه، به انتظار روزگاری بهتر، به حیات نیم‌بند خود ادامه خواهد داد؟ پاسخ به این پرسش، نه در مقاله‌ها و تحلیل‌هایی از این دست، بلکه در صحنه عمل و در تصمیمات کلانی رقم خواهد خورد که در ماه‌ها و سال‌های پیش‌رو، بر تار و پود اقتصاد کشور نقش می‌بندد و هر چه زودتر، این تصمیمات باید اتخاذ شوند، زیرا صنعت نساجی و پوشاک ایران، با آن پیشینه درخشان و آن ظرفیت عظیم اشتغال‌زایی و ارزآوری، دیگر فرصت چندانی برای انتظار و به تعویق انداختن درمان‌های اساسی ندارد و هر روز تأخیر، به معنای عمیق‌تر شدن زخم‌های آن و کمرنگ‌تر شدن امید به بازگشت شکوه از دست‌رفته آن خواهد بود و چه بسا اگر چاره‌ای اندیشیده نشود، نسل آینده، این صنعت را تنها در موزه‌ها و کتاب‌های تاریخ به تماشا خواهد نشست و افسوس روزگاری را خواهد خورد که پارچه‌های ایرانی، زینت بخش کاخ‌های پادشاهان و ویرتین‌های فاخرترین فروشگاه‌های جهان بود.



عکس: اصغر بشارتی

المملی وجود ندارد و حتی بسیاری از برندهای داخلی نیز به دلیل نوسان قیمت، کیفیت نامنظم و فقدان استراتژی بلندمدت بازاریابی، نتوانسته‌اند اعتماد پایدار مصرف‌کننده را جلب کنند و سهم خود را از بازار رو به رشد پوشاک، به برندهای خارجی قاچاق یا وارداتی واگذار نموده‌اند. یک واقعیت تلخ اما غیرقابل انکار دیگر، نقش مخرب قاچاق سازمان یافته است که سالانه حجمی بالغ بر سه میلیارد دلار پوشاک را بدون پرداخت حقوق گمرکی و مالیات، وارد کشور می‌کند و با قیمت‌هایی که گاه حتی کمتر از قیمت تمام‌شده تولید داخل است، هر گونه امید رقابت را از تولیدکنندگان می‌گیرد. این پدیده، نه تنها درآمد دولت را کاهش می‌دهد و به تولید داخلی ضربه می‌زند، بلکه مشوقی برای تولید زیرپله و فعالیت‌های غیررسمی در این صنعت به وجود آورده که خود، بسترساز فرار مالیاتی، بی‌ثباتی اشتغال و کاهش استانداردهای ایمنی و بهداشتی در پوشاک می‌شود. در کنار این عوامل، بحران ارزی چند سال اخیر را نیز نباید نادیده گرفت که با افزایش شدید قیمت مواد اولیه، ماشین‌آلات و حتی رنگ و مواد شیمیایی وارداتی، عملاً تولید رقابتی را به آرزویی دست‌نیافتنی تبدیل کرده است؛ به گونه‌ای که بسیاری از کارخانه‌داران ترجیح می‌دهند با ظرفیتی ناچیز و گاه کمتر از سی درصد توان اسمی خود کار کنند تا از زیان سنگین ناشی از خرید مواد اولیه گران و فروش محصولات تولیدی با قیمت‌های نهایی بسیار بالا جلوگیری نمایند، اما این استراتژی محافظه‌کارانه، خود به مرور، صنعت را به سمت فرسودگی، ورشکستگی خاموش و خروج سرمایه و نیروی کار ماهر سوق می‌دهد.

از سویی دیگر، قطعی‌های اخیر اینترنت و فضای مجازی که به دلایل امنیتی و بعضاً سیاسی در کشور اعمال شده، ضربه‌ای کاری و تا حدی پیش‌بینی نشده بر پیکره این صنعت وارد ساخته است؛ چرا که در سال‌های اخیر، بسیاری از تولیدکنندگان و فروشندگان پوشاک، به ویژه کسب و کارهای کوچک و متوسط، به فروشگاه‌های آنلاین، شبکه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های فروش دیجیتال به عنوان اصلی‌ترین کانال‌های معرفی محصولات و جذب مشتری روی آورده بودند و قطع گسترده و طولانی مدت این ارتباطات، نه تنها فروش فصلی آنها را به شدت کاهش داده، بلکه اعتماد آنها را به آینده تجارت دیجیتال نیز متزلزل ساخته است. چنین اختلالی، در زمانی رخ داده که صنعت نساجی برای جبران عقب‌ماندگی‌های خود، بیش از هر زمان دیگری به استفاده از ابزارهای نوین بازاریابی و فروش الکترونیکی نیاز داشت و از دست‌دادن این فرصت، به ویژه در ماه‌های پایانی سال که اوج تقاضا برای پوشاک نو و بهاری است، برای بسیاری از فعالان این عرصه به معنای از دست دادن تمام برنامه‌های تولید و سرمایه‌گذاری سالانه شان بوده است.

در چنین شرایط پیچیده‌ای، اگر به موضوع اشتغال نیز نگاهی بیندازیم، اهمیت استراتژیک این صنعت بیش از پیش روشن می‌شود؛ صنعتی که به طور مستقیم و غیرمستقیم، بیش از یک و نیم میلیون نفر را در پهنه کشور مشغول به کار نگه داشته و هر گونه بی‌اعتنایی به احیای آن، نه فقط به معنای از دست دادن یک صنعت، بلکه به معنای بیکار شدن جمعیت عظیمی از کارگران ماهر و نیمه‌ماهر و به تبع آن، تشدید فقر، مهاجرت و آسیب‌های اجتماعی گسترده خواهد بود.

با این همه، اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم، هنوز نمی‌توان از صنعت نساجی و پوشاک ایران به عنوان یک صنعت کاملاً ناپود شده یاد کرد، زیرا در لایه‌ای این همه تلخی، نشانه‌هایی از امید و حرکت به سمت تغییر نیز به چشم